

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

نظریه سوم (تباین حروف و اسامی مسانخ، در معنا)

بیان نمودیم که در معانی حروف سه مسلک وجود دارد: الف- حروف مانند علامات هستند و اصلاً معنا و موضوع له ندارند. ب- حروف معنائی مسانخ با اسماء دارند. ج- حرف معنائی مباین با اسم دارد. بحث از معنای اول و دوم به پایان رسید. اما طبق مسلک سوم در بیان وجه تباین نظرات مختلفی وجود دارد.

وجه اول تباین بین حروف و اسامی (کلام مرحوم نائینی رحمه الله)

خلاصه کلام مرحوم نائینی رحمه الله این است که اسماء دارای معانی اخطاری و حروف دارای معانی ایجادیه هستند. اخطاری به این معنا است که معنائی تقرر و ثبوت دارد و متکلم در زمان استعمال آن معنا را به ذهن سامع خطور می‌دهد.

اما ایجادیه بودن به این معنا است که قبل از استعمال معنا وجود نداشته‌است و به نفس استعمال معنایی در کلام و استعمال ایجاد می‌شود. توضیح و جمع‌بندی این بیان، با توجه به دو دوره اصول ایشان در پنج مطلب خلاصه می‌شود:

مطلب اول: ایشان می‌فرماید معنا و مفهوم به معنای إدراک عقلی از حقایق است و هر حقیقتی إدراکی عقلی دارد؛ در نتیجه وجود خارجی یک شیئی، معنای آن شیئی نیست، بلکه هر چه عقل از این حقیقت درک می‌کند، مفهوم یا معنا آن است.

در ادامه می‌فرماید روایت منسوب به امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز که ایشان فرمودند «الاسم ما أنبأ عن المسمى، و الفعل ما أنبأ عن حركة المسمى، و الحرف ما أوجد معنى في غيره» اشاره به این مطلب دارد که مدرک عقلانی مفهومی مستقل است که معانی اسمیه از این قبیل هستند. اما معانی حرفیه، معنایی را ایجاد می‌کنند؛ لذا تصور آنها تنها در ضمن تصور مدرک دیگر امکان دارد.^[1]

به بیان دیگر نائینی رحمه الله ابتدا به صورت کلی می‌فرماید معنا و مفهوم به معنای مدرک عقلانی است. در ادامه می‌گوید این مدرک عقلانی یا به صورت مستقل است که اسم چنین است و یا به صورت غیر مستقل است که حرف از مصادیق آن است.

ایشان در حقیقت اشاره‌ای به مطلب مرحوم آخوند رحمه الله در حاشیه رسائل دارند که ایشان فرمود: همان‌گونه که موجودات خارجی به جوهر - لا فی موضوع - و عرض - فی موضوع - تقسیم می‌شوند، معانی نیز گاهی مستقلاً و گاهی در ضمن مفهوم دیگر تصور می‌شوند.^[2]

مطلب دوم: در مطلب اول بحث از معنا و مفهوم بود که بیان شد به دو قسم مستقل و غیر مستقل تقسیم می‌شود. اما در این مطلب می‌فرماید دلالت الفاظ بر معانی دو قسم است:

الف- خطاری: متکلم به سبب استعمال، مدرک عقلانی که معنایی ثابت و مستقل قبل از استعمال در ظرف عقل و تصور دارد را به ذهن سامع خطور می‌دهد و می‌گوید من این معنا را اراده نمودم.

ب- ایجادی: قبل از استعمال این معنا در ظرف عقل و تصور ثبوت و وجودی ندارد و به سبب استعمال حرف توسط متکلم، این معنا وجود پیدا می‌کند؛ مثلاً قبل از استعمال، کلمه «فی» معنایی ندارد اما زمانی که می‌گوید «زید فی الدار» این کلمه معنا پیدا می‌کند.

ایشان در ادامه کلام مرحوم صاحب هدایة المسترشدين رحمه الله که گفته‌است: ايجادیت منحصر در «یاء نداء» و «کاف خطاب» است را مورد نقد قرار داده و می‌گوید: این انحصار صحیح نیست و همه حروف دارای معنای ایجادی هستند.

توضیح مطلب این که مرحوم نائینی رحمه الله می‌فرماید صاحب حاشیه بر معالم یعنی مرحوم شیخ محمدتقی رازی نجفی اصفهانی رحمه الله نیز قبول دارد تمام حروف دلالت بر نسبت دارند و همین مطلب سبب می‌شود تمام حروف ایجادی شوند؛ به این بیان که اولاً حقیقت نسبت در مقولات نه‌گانه عرضیه محصول نوع ارتباط بین عرض و معروض و موضوع است که گاهی به کم، کیف و... است.

ثانیاً این مقولات نه‌گانه عرضیه هم در قضایای به حمل شایع و هم در قضایای به حمل اولی موجود است؛ مثلاً هر چند در «الانسان انسان» عرض و معروض مطرح نیست اما چیزی به نام نسبت کلامی وجود دارد.

ثالثاً تولد و ریشه نسبت‌ها –به تعبیر ما– از نسبت فعل به فاعل که همان نسبت صدوری است شروع می‌شود؛ مثلاً «ضرب» دلالت بر صدور ضرب از زید دارد. در اسامی مثل اسم زمان، اسم مکان، اسم مفعول و... نیز نسبتی وجود دارد که بعد از این نسبت به وجود آمده‌اند.

پس تا اینجا هم افعال و هم حروف دلالت بر نسبت دارند اما نوع نسبت در آن‌ها تفاوت دارد، یعنی برخی صدوری، وقوعی، زمانی، مکانی و... هستند.

رابعاً وجود نسبت منحصر به افعال نیست و در ادوات و علامات نیز می‌آید که یکی از ادوات حروف است؛ مثلاً زمانی که می‌گوییم «سرت من البصرة»، کلمه «من» دلالت بر نسبت ابتدائیت بین سیر از بصره به مکان دیگر دارد. اما باید توجه داشت که «من» دلالت بر مفهوم «النسبة الإبتدائية» ندارد؛ برای این که این مفهوم، مفهومی خطاری است و ظرفی ثابت قبل از استعمال دارد؛ در حالی که قبل از گفتن «سرت من البصرة»، نسبت ابتدائیت بین سیر و بصره وجود نداشته‌است.

در نتیجه این خلط برای ایشان واقع شده که ایشان خیال کرده‌است «من» برای مفهوم «النسبة الإبتدائية» یا «فی» برای مفهوم «النسبة الظرفية» یا «علی» برای مفهوم «النسبة الاستعلائية» که مفاهیمی کلی می‌باشند، هستند؛ در حالی که با دقت روشن می‌شود «سرت من البصرة» یعنی یک مصداق از ابتدائیت یا «زید فی الدار» یعنی مصداقی از مصادیق ظرف که آن نسبت بین زید و دار در عالم خارج است.^[3]

مطلب سوم: ایشان می‌فرماید نتیجه خطاریت و وجود مفهوم قبل از استعمال این است که مفاهیم و معانی اسمیه تصویری

مستقل و ثبوت در ظرف عقل داشته باشند.

اما نتیجه ایجابیت و عدم وجود مفهوم قبل از استعمال این است که معانی حرفیه از قبیل مصادیق باشند؛ یعنی زمانی که می‌گوئیم «سرت من البصرة» مصداق ابتدائیت را ایجاد می‌کنیم.

ایشان در ادامه ایجابیت در حروف را به عقود و ایقاعات تشبیه کرده و می‌فرماید: به سبب «بعت و اشتريت» مفهوم ملکیت ایجاد نمی‌شود بلکه مصداقی از آن ایجاد می‌شود برای این که مفهوم کلی ملکیت با قطع نظر از بعت و اشتريت وجود دارد. در باب حروف نیز این ایجاد مصداق وجود دارد.

اما فرق ایجابیت در حروف و ایجابیت در عقود در این است که اولاً منشأ در باب عقود مادامی که ملکیت فسخ نشده باشد موجود است اما موجد در باب حروف حدوثاً و بقائاً منوط به ظرف استعمال است. ثانیاً منشأ در عقود از قبیل معانی اسمیه است اما موجد در باب حروف چنین نیست.

البته اشکال دوم با کلمات قبل ایشان سازگار نیست برای این که مقتضای تشبیه این است که هم در حروف و هم در عقود مصداق ایجاد شود که واقع نیز همین مطلب است. اما تصریح ایشان این است که موجد در باب عقود مفاهیم اسمیه است.

ایشان در انتها می‌فرماید این که نحوی‌ها می‌گویند «کلمة من للابتداء» صحیح نیست و در آن تسامح وجود دارد و باید بگویند «کلمة من سبب لإيجاد النسبة الابتدائية» یا «کلمة من سبب لإيجاد مصداق النسبة الابتدائية.» برای این که کلام نحوی‌ها ظهور در این دارد که معنای «من» یک نسبت ابتدائی کلی است و این برداشت اشتباه است و حروف عنوان مصادیق را دارند.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] «و أَخْبَرَنِي الشَّيْخُ أَدَامَ اللَّهُ عِزَّهُ مُرْسَلًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَلَامٍ الْجُمَحِيِّ أَنَّ أَبَا الْأَسْوَدِ الدَّوْلِيَّ دَخَلَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ فَرَمَى إِلَيْهِ رُقْعَةً فِيهَا بِسْمُ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْكَلَامُ ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ اسْمٌ وَ فِعْلٌ وَ حَرْفٌ جَاءَ لِمَعْنَى فَلَا اسْمَ مَا أَنْبَأَ عَنِ الْمُسَمَّى وَ الْفِعْلُ مَا أَنْبَأَ عَنِ حَرَكَةِ الْمُسَمَّى وَ الْحَرْفُ مَا أُوجِدَ مَعْنَى فِي غَيْرِهِ فَقَالَ أَبُو الْأَسْوَدِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا كَلَامٌ حَسَنٌ فَمَا تَأْمُرُنِي أَنْ أَصْنَعَ بِهِ فَإِنِّي لَا أُدْرِي مَا أَرَدْتَ بِإِيقَافِي عَلَيْهِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ إِنِّي سَمِعْتُ فِي بَلَدِكُمْ هَذَا لَحْنًا كَثِيرًا فَاجِشًا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَرْسِمَ كِتَابًا مِنْ نَظَرٍ إِلَيْهِ مِيزَ بَيْنَ كَلَامِ الْعَرَبِ وَ كَلَامِ هَؤُلَاءِ فَأَبِنَ عَلَى ذَلِكَ فَقَالَ أَبُو الْأَسْوَدِ وَفَقْنَا اللَّهُ بِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لِلصَّوَابِ.» الفصول المختارة، ص: 91. در پاورقی فوائد الاصول، ج 1، ص: 50 به گونه‌های مختلف نقل این روایت اشاره شده است.

[2] «و بما ذكرنا ظهر: الخلل في ما عَرَفَ به الحرف، من أنه ما دلَّ على معنى في الغير وجه الخلل: هو أن الدلالة تستدعي ثبوت المدلول و تقرُّره، و المفروض أنه ليس للمعنى الحرفي تقرُّر و ثبوت. و نحن لم نجد في تعاريف القوم ما يكون مبيِّنا لحقيقة المعنى الحرفي، على وجه يكون جامعاً لأركانه الأربعة...» فوائد الاصول، ج 1، ص: 50.

[3] «ان الحروف بأجمعها معانيها إيجابية نسبية كانت أو غيرها فانها لم توضع الا لأجل إيجاد الربط بين مفهومين لا ربط بينهما كلفظ زيد و الدار فكلمة في هي الرابطة بينهما في الكلام في مقام الاستعمال فالموجد للربط الكلامي هو الحرف و لا منافاة بين كون المعاني الحرفية إيجابية و ان تكون للنسبة الحقيقية واقعية و خارجية قد تطابق النسبة الكلامية و قد تخالفها فان المطابقة بينهما ليس كمطابقة الكلي مع فرده بل كمطابقة فرد مع فرد آخر بحيث يكون النسبة بينهما كنسبة الظل مع ذي الظل فالمفهوم الحرفي هو النسبة الظلية الكلامية التي تطابق النسبة الخارجية (تارة) و تخالفها (أخرى فما في كلام المحقق) صاحب الحاشية (قده) من اختصاص الإيجابية ببعض الحروف «انما نشأ» من لحاظ النسب الخارجية و الغفلة عن انها لم توضع لها الحروف بل الموضوع له فيها هي النسب الكلامية و هي إيجابية مطلقاً فظهر ان المعاني الحرفية و المفاهيم الأدوية معان غير مستقلة في أنفسها و متدلّية في حد ذاتها بالمفاهيم الاسمية الاستقلالية لا انها أشياء لها الربط...» أجود التقريرات، ج 1، ص: 18

